

مقدمه مترجم

اوسپ (امیلیو پیچ) ماندلشتام شاعر، رمان‌نویس و منتقد روسی از پیشوایان جنبش کمال‌گرایی در ادبیات روسیه بود، این جنبش بازنمای واکنش در برابر سمبولیسم بود و درون‌مایه‌های کلاسیسم را ترسیم می‌کرد. کمال‌گرایی سبکی بدون پیرایه بود و به جای آوا بر معانی و اژه‌ها تأکید داشت. ماندلشتام که پسر والدینی یهودی از طبقه متوسط بود، تحصیلات کلاسیک روشنفکران روسیه را گذراند. در هجده سالگی مجموعه اشعارش را در مجله ادبی آپولو به چاپ رساند. اولین اشعار او نشانگر لحنی ناامید، ناخوشایند و مصیبت بار است. مشخصه‌های اشعار ماندلشتام عبارت است از دوگانگی یهودی - مسیحی، تأثیرات یونان باستان، تبحر در سبک و بیان و دغدغه‌های زمان و تاریخ. افزون بر این ماندلشتام به سبب دیدگاه طنزآلود و طعنه‌آمیزش نیز مورد توجه قرار گرفته است. تعبیر شخصی او در قصیده‌اش با نام «قصیده‌ای به استالین» به زندانی شدن او منجر شد. گرچه در خلال مداخله بوریس پاسترناک و هنرمندان دیگر آزاد شد، او و همسرش بعدها بارها دستگیر و سپس تبعید شدند. گزارش‌های مغایر چگونگی مرگ ماندلشتام را نامشخص ساخته است، گرچه باور بر این است او هنگامی درگذشت که در زندان به سر می‌برد. در ادامه دو مقاله در باب شعر و زبان او ارائه می‌شود. مقاله اول متعلق به پوجیولو است و مقاله دوم به وی. تراس تعلق دارد.

نثر ماندلشتام نثری شاعرانه است، بدون آنکه منظوم باشد. نثر او با انسجام نظم نوشته شده است، اما موسیقی خود را داراست. تنها از این منظر است که ویژگی‌های خاص شعر خرد ماندلشتام را دارد. گرچه نثر ماندلشتام به صورت داستانی بیان شده است، گرایش به مقاله‌نویسی دارد، به شیوه‌ای فردی و نه در قالب زندگینامه خودنگاشت. هدف نثر ماندلشتام آن است که در آرامش و سوسای گونه‌ای - با دورنمایی از بخش‌ها یا خاطرات جسته‌گریخته - جو آشفته و حزن‌انگیز دوره ما را به یاد آورد. با آنکه دورنما، دورنمای نمایشی بسته است، حس منتقل شده در آثار او تأسف بار است. بنابراین، تمبر مصری^۱ او در توهمی واضح و با تکنیکی کم و بیش، سینمایی، به اصطلاح تابستان کوندکیچ - فاصله پیش از ناآرامی ماه‌های فوریه و اکتبر - را پیش چشم مجسم می‌سازد. نویسنده، آن دوران کوتاه و آشفته را به یاد می‌آورد، البته نه هم چون رویدادی تاریخی، بلکه همانند تجربه‌ای متفاوتی که درک آن با مسخ حافظه همراه است: نیروی گریز از مرکز زمان، صندلی‌های چوبی ما و بشقاب‌های هلندی ما را که گل‌های آبی داشت، از بین برده است.....

برخلاف نثر او، ظاهراً حس عجیب و جدید تاریخ به بسیاری از اشعار او الهام بخشیده است. در مورد استادان پیشین بسیاری، چه استادان سمبولیست و چه استادان کلونت، نیز همین گونه بوده‌اند؛ کسانیک چون بریونف^۲، ایوانف^۳ و نیز شاعران جوان‌تری مانند کوزمین^۴ و گومیلوف^۵ کمال‌گرا هستند.^۶ ماندلشتام نیز ظاهراً دانش تاریخی و آموخته‌های ادبی را انگیزه اصلی آثار منظوم خود می‌داند. در واقع، ماندلشتام در توانایی برای تشخیص و تحقق توانایی تخیلی در موضوعات فرهنگی و علمی، سرمشقی جز و اچسلاو ایوانف^۱ ندارد. و همانند ایوانف که متخصص در زبان‌شناسی بود، ماندلشتام مضامینی تاریخی را ترجیح می‌داد که در قالب افتخارات یونانی و رومی ارائه شده‌اند.

مشغله ذهنی ماندلشتام با کلاسیک‌ها و یونانی‌ها به اندازه ایوانف منحصر به فرد و جدی نیست؛ او بیشتر ترجیح می‌دهد که بازسازی زبانی و باستانی خود را در فضایی طنزآلود ترسیم کند، گویی که آن‌ها را در نور سرد و انتزاعی موزه قرار می‌دهد. همه اشعار ادیبانه‌اش به جای آنکه

- | | |
|-----------------------|------------|
| 1. The Egyptian Stamp | 2. Brjunov |
| 3. Ivanov | 4. Kuzmin |
| 5. Gumilov | 6. Aemest |
| 7. Vjaacheslav Jvanov | |

بخش‌های دوره‌ای باشد، در قالب گفتگو است و با این حال کیفیت انتزاعی و ایستای نگاه ماندلشتام را نشان می‌دهد. از این رو، می‌توان به اهمیت عنوان اولین مجموعه این شاعر، یعنی سنگ^۱ پی برده؛ این نشانه‌ای است از علاقه وافر او - که در شعر روسی هم نادر است - به سرودن و معماری. به موسیقی منجمد. لذا، هنر ماندلشتام، حتی در اندازه‌های بسیار کوچک، به لحاظ کیفیت ماندگار است و سعی دارد تا آثار موقتی و تاریخی را به آثاری جاودانی و ابدی بدل سازد... نوکلاسیسم ماندلشتام تلاشی است برای مدارا با ایستایی و توقف.

افزون بر این، ماندلشتام دوست دارد مضامینی به غیر از مضامین کلاسیک محض را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بسیاری از اشعار او مانند شعر اوسیان و سوفیای مقدس مضامین پراکنده و عجیب و غریبی دارند یا آنکه مضامینی مناسب روز و متداول همانند داستان بازی تنیس اثر دیکنز یا نمایش فیلم دارند. به طور کلی، او مضامین مدرن را با کاریکاتور به کار می‌برد؛ یا هر بار که چنین موضوعاتی به شیوه‌ای جدی تر مطرح می‌شود، بالحنی کلاسیک یا اسطوره‌ای به تفسیر تازه‌ای از آن‌ها می‌پردازد.

برای یافتن هنرمندانی شبیه ماندلشتام باید در زمینه‌ئی جز هنرهای کلامی جست و جو کرد. او به جورجیو دو چیریکو^۲ برای نشان دادن مناظر کلاسیک یا میدان‌های قدیمی ایتالیایی که همچون صحنه‌های تراژدی و ملودرام به کار می‌رفت، اشاره می‌کند. به علاوه، به پیکاسو، هنرمند عصر کلاسیک، اشاره می‌کند که توانایی فوق‌العاده‌ای برای تبدیل جسم انسانی به ماده معدنی بسیار محکم و خشکی داشت که آن را هم مجسمه می‌کرد و هم جاودانه. شخصیت‌های ماندلشتام به ندرت بزرگ و قوی هستند. در یکی از اشعار باشکوهش، شاعر تصویری از قطعه‌ای موم را که به نور خورشید بدل می‌شود به دوستش هدیه می‌دهد، در حالی که موجوداتی که آن را تولید کرده‌اند، به گردن بندی از زنبورهای مرده تبدیل می‌شوند. حسن این هنر او واقعاً با استعاره‌های مختلف مرتبط است: بدین گونه هنرمند پیوسته می‌کوشد تا اصل زندگی را درون کهریابی حفظ کند که همان جوهر اصلی شعر اوست.

۲

برخی ویژگی‌های کلی فلسفه ماندلشتام چنین است: قرار، باور برابری روان تمامی انسان‌ها (که عمده‌تاً مظاهر آن را در پدیده‌های زیبایی‌شناسی می‌بینند)؛ اومانیسم جهانی؛ زبان‌شناسی (از منظر ادبی واژه‌ها)؛ انزجار از اثبات‌گرایی؛ مخالفت با نظریه تکامل طبیعی و حمایت از رسوم و عرف‌ها و ارزش‌های سنتی (که ارزش‌های زیبایی‌شناختی دارند مانند کلیسای کاتولیک رم).

همه این نکات نشانه‌ای از تلاش برای بهبود عقاید و احساسات ایده‌آلیسم رمانتیک است. افزون بر این، در اینجا است که می‌توان ریشه‌های فلسفه زبان ماندلشتام را یافت. فلسفه زمان ماندلشتام که از رمانتیسیم سر بر آورده بود، گرایش‌های متفاوتی داشت و شیوه‌های مبتکرانه‌ای را ارائه می‌کرد که با نظریات فیلسوفان قرن بیستم مانند برگسون، الکساندر و باشلار همسان بود.

همانند برگسون، ماندلشتام قاطعانه مفهوم زمان خود را از مفهوم مکان جدا می‌کند و بر غیرقابل مقایسه بودن آن‌ها تأکید می‌ورزد. ماندلشتام اشعار بسیاری دارد که درباره مکان است — از جمله مکان ذهنی، جغرافیایی و موضع‌نگاری، مکان زیبایی‌شناختی و نیز مکان اسطوره‌ای. با این حال، شعرهای بسیاری هم درباره زمان دارد و هنگامی که زمان و مکان با هم تلاقی می‌کنند، توجه شاعر معمولاً بر زمان متمرکز می‌شود، برای نمونه می‌توان از مجموعه شعرهای رم و پترزبورگ نام برد. دیدگاه ماندلشتام درباره زمان دقیقاً مانند نظریه‌های برگسون و الکساندر که «روحانیان را حاکم بر خدای زمان» می‌نامند، گستاخانه و جسورانه است؛ با این حال، ماندلشتام زمان را ملموس‌تر، رنگین‌تر و پر جنب و جوش‌تر فرض می‌کند. تصاویر ماندلشتام از زمان واضح، مشخص، مجسم و ملموس است، چنین تصاویری بیش از استعاره تأثیر می‌کند و نمادهای صور چندگانه زمان است. در واقع، ماندلشتام زمان را بیشتر به گونه‌ای فرض می‌کند که پاسترناک زندگی را — خواهرش — فرض می‌کرد.

در کل، زمان ماندلشتام استعاره‌ای از «زندگی» است، اما نه زندگی ابدی و جاودانی انسان طبیعی یا کشاورز یا عاشق. «ماندلشتام از رمز جاودانه هستی بسیار آگاه است. زندگی او با آگاهی از زمان و تاریخ همراه است و این زندگی سازنده شعرهاست، خالق نظام‌های فلسفی و مخترع سبک‌های هنری با ارزش‌های کاملاً معنوی. ماندلشتام شاعر فرهنگ انسانی است که به بنیان‌های زمانی، معنوی و روحی آن بسیار معتقد است و مانند خدایان یونانی، به نحو مطلوبی ابدی و ماندگار، با این حال، در نمادهای زمانی آن تنوع و پایان‌پذیری وجود دارد.

هنگامی که شاعران و متفکران دیگر حس خوبی نسبت به جنبه‌ها یا ابعاد خاص و ویژه زمان داشتند، ماندلشتام با تمامی نیروی خود کوشید جنبه‌های معنوی را بشنود، ببیند، بیاید و احساس کند و بتواند در تفکر هر گونه شکل زمانی را درک کند. می‌توان گفت که او «اوج بی‌قید و شرطی» برای زمان داشت: دوره‌ای زمانی را کاملاً در نظر می‌آورد که به زمان خود او مربوط نبود. بسیاری از بهترین اشعار ماندلشتام و مناسب‌ترین تصاویر او، در واقع، تصاویر ذهنی است.

برای نمونه، این توصیف ماهرانه او را از قرن هجدهم در نظر بگیرید: «قرن هجدهم همانند دریاچه‌ای خشک شده است. بی هیچ ژرفایی، هیچ رطوبتی؛ با غرق شده‌ای که اکنون بر سطح ظاهر شده است.»

با این حال، ماندلشتام می‌توانست با همان شدت و حرارت نیز حرکت زمان را احساس کند و آن را در تصاویر متنوعی در نظر آورد. برای نمونه او می‌نویسد: «دو گرایش اصلی، بدون هیچ موفقیتی، گرایش به ثبات در اوج خود داشتند، زیرا تاریخ در هدایت نقاط اوج امواج جدید فوراً به آن‌ها فرمان فروکش می‌داد، چون زمان آن فرا رسیده بود.»

در بیشتر آثار ماندلشتام، زمان در مقام دوست شاعر و نه خصم او پدیدار می‌شود... زمان دوست ماندلشتام است، زیرا ارزش‌هایی را می‌آفریند و همان‌گونه که زمان به انسانیت اعتلا می‌بخشد، به انسان هم غنا می‌بخشد.

ماندلشتام به یاری آزادی آفرینش زیبایی‌شناسی که بیشتر با قدرت تجربه مذهبی او صورت می‌گیرد، از دیدگاه زیبایی‌شناسی، نه به طور تمثیلی، بر زمان غلبه می‌کند. با وجود این، سخن مقدسی که برتر از زمان است، بیشتر بخشی از پیش خود اوست. سخن مقدس رویدادی در زمان و مطلق است و ویژگی‌های الوهیت دارد.

۱۶۷

با این حال، ابزار اصلی غلبه انسان بر زمان هنر است. در منطق و اصطلاح، شعر یک ساختار است و بدین‌گونه پایدار می‌ماند و با امیدبخشی فوآتو از زمان به پیش می‌رود. ماندلشتام شعرهای بسیاری هم دارد که درباره لذت محض، آزادی با عزت نفس و تعالی مذهبی سازنده... است.

به نظر ماندلشتام، ارزش‌های زیبایی‌شناسی مطلق است. افزون بر این، او به آفرینش آن‌ها می‌پردازد و هر انسان دیگری هم می‌تواند چنین کند. او حتی جاودانگی را با مقام و منزلت همسان می‌پندارد...

ماندلشتام به طبیعت برتر زبان، سخت معتقد است و از پذیرش این مطلب که زبان صرفاً ابزاری برای برقراری ارتباط است، اجتناب می‌ورزد. بازنمایی‌های کلامی و زبانی به اندازه امور وابسته به زمان روح انسان تلقی نمی‌شود، بلکه عملکردهایی ذهنی در آن‌ها مطرح می‌گردد. بازنمایی‌های زبانی امور مطلق انسانی است و بنابراین در اثر جریان زمان دست نخورده باقی می‌ماند.

تاکنون دیدیم ماندلشتام با زمان رابطه‌ای دوستانه دارد. با وجود این، او از ابتدا از زمان مخرب نیز آگاهی دارد... استقرار شوروی تغییری ناگهانی به وجود آورد. ماندلشتام صادقانه در صدد است تا دوره جدید را نیز دوست خود بداند. مکرراً در صدد رنگ عوض کردن برمی‌آید، اما

هر بار از سر باز می‌شود و سرانجام سر به نیست می‌گردد.

واضح است که با وجود دو دسته کاملاً متضاد تجربه‌ی زمانی باید تلاشی برای مشخص شدن رابطه‌ی آن‌ها صورت گیرد. بسیاری از معاصران ماندلشتام - به ویژه مایاکوفسکی^۱ - این دوگانگی را مشخص می‌کنند، به طوری که زمان - به عنوان گرایش بی‌طرفانه در تاریخ - قادر است تا خود را در زندگی، چه با پیشرفت زندگی چه با نبود آن، مشخص سازد.

ماندلشتام می‌پذیرد که زمان می‌تواند سریع‌تر یا کندتر حرکت کند یا حتی توقف کند. با این حال هیچ‌گاه اخلاقیات و زیبایی‌شناسی مایاکوفسکی را نمی‌پذیرد، زیرا به نظر مایاکوفسکی تغییر سریع، خوب، زیبا و هیجان‌انگیز است و هر چیزی در تضاد با آن بد، زشت و یأس‌آور است. او نمی‌توانست از زمان تصویری به عنوان حرکت انتهایی به سوی عصر طلایی ماشین داشته باشد صرفاً به این دلیل که او به روح انسانی معتقد است و در پایان همه همان است، گرچه به شیوه‌های بسیار مختلف خود را درمی‌یابد.

ماندلشتام می‌پذیرد که تاریخ ممکن است سیری قهقرایی داشته باشد. در شعر ماندلشتام هم این عقیده او جلوه‌گر می‌شود، در ابتدا به صورت استعاره غریب جذاب و چشمگیر. حسرت شاعر برای اتحاد ازلی با جهان که در شعر دوست داشتنی او سکوت آمده است، ظاهراً چیزی بیش از آن هم نیست: استعاره‌ای غریب و دقیق. اما بعدها، پس از آنکه شاعر به سنی رسیده و نیمی از زندگی را سپری کرده و مجموعه‌ای از ارزش‌ها به راحتی به دست فراموشی سپرده شده است، تصور معکوس کردن تاریخ، بله، حتی معکوس کردن تکامل زیستی، به طور وحشتناکی واقعی می‌شود.

چیزی که بیشتر به لحاظ فلسفی در خور توجه است، اشعار متعددی است که در آن‌ها ماندلشتام دوگانگی زمان را در استعاره‌های بسیاری می‌بیند.

اولین خطوط شعر، قصیده خاکستری که کنترپوان تصویر «رودخانه زمان» را معرفی می‌کند، تقلیدی از ژرآوین نیست، بلکه تقلیدی از شعر معروف امانتوف است... سپس در خطوط بعدی شعر ترکیبی از برخی مهم‌ترین خطوط اشعار مربوط به دوره‌های کلاسیسم و رمانتیسم مشاهده می‌شود: نماد تلاش ماندلشتام است برای ترکیب مفاهیم زمان در دوره‌های کلاسیسم و رمانتیسم، زمان سازنده که شکل می‌دهد، وحدت می‌بخشد و محافظت می‌کند و زمان مخرب که از بین می‌برد و همان طور که پیش می‌رود، آثار انسان را محو می‌سازد.